

ریشه این بحثها بیشتر سیاسی است تا حقوقی

محمدرضا سرشار

جناب آقای جوانی

صاحب امتیاز، مدیر مسؤول و سردبیر محترم
«پژوهشنامه»

یک هفته پیش «پژوهشنامه» شماره ۱۷ (مربوط به تابستان ۱۳۷۸) ارسالی شما به دستم رسید؛ که از این بابت متشکرم. اما در این شماره مطلبی با عنوان «تأملی در دیدگاه آقای رهگذر» از دوست جوان، آقای علی‌اصغر سیدآبادی به چاپ رسیده بود، که حاوی نکاتی بود که نیاز به تذکره‌هایی داشت. آنچه در پی می‌آید، مطلبی در این راستاست. باشد که روشنگر و مشکل‌گشا باشد.

پیش‌گفتار

نخست از آقای سیدآبادی، به خاطر ادب و متانتی که در نوشته‌شان به کار برده بودند تشکر می‌کنم. روی این موضوع بیشتر به این سبب تأکید می‌ورزم که در جامعه فعلی، این خصیصه و سنت زیبایی اسلامی - شرقی - ایرانی، تحت تأثیر بدآموزی‌های فرهنگ غرب و بی‌توجهی خانواده‌ها به انتقال این اصول تربیتی به فرزندان‌شان، در حال فراموشی است. امیدوارم دیگر دوستان جوان ما نیز، در برخورد با خودیها (تَبَنَّهُمْ)، از همین اخلاق اسلامی - ایرانی آقای سیدآبادی و امثال ایشان الگو بگیرند و پیروی کنند.

اما، بحث «علمی»، اگر با شیوه‌های علمی هم پیگیری شود، از سوی هر کس و در هر سن و سالی، به هر مقدار که ادامه یابد نه تنها مذموم نیست بلکه به عکس منشأ خیرها و برکتهای

بسیار می‌تواند باشد. با این همه، به اعتقاد اینجانب، این موضوع، در بحثهایی که عمدتاً ریشه «سیاسی» دارند، صدق نمی‌کند. زیرا بحثهای سیاسی، در اصل بر مبنای دیدگاههای اعتقادی و فلسفی یا منافع خاص جناحی صورت می‌گیرد. تفاوت در مشربهای اعتقادی و سیاسی و تضاد منافع جناحی نیز سابقه‌ای به قدمت تاریخ تفکر انسان دارد. با این همه، و با وجود تمام استدلالهای موافق و مخالف، در همه دوره‌ها، هم متاع کفر و هم متاع دین، مشتری خاص خود را داشته و هیچک، بی‌مشتری نبوده است. (متاع کفر و دین بی‌مشتری نیست - گروهی این، گروهی آن پسندند.) «هدایت»

به تعبیر قرآن، موهبتی است که جز به مشیت خداوند، شامل حال کسی نمی‌شود. تا آنجا که خداوند خود می‌فرماید که بدون وجود این خواست الهی، حتی پیامبر خاتم او نیز قادر نخواهد بود احدی را به راه بیاورد. پس به پیامبر توصیه می‌کند که به انجام وظیفه «ابلاغ» مُجَادَنَة خود اکتفا کند (و ما علی‌الرسول الا البلاغ). و خود را در غم هدایت مردم به هلاکت نیفتد. بر همین اساس هم هست که پیامبر گرامی ما نیز به پیروانش توصیه می‌فرماید که در بحثهای عقیده‌ای با دیگران، هرگاه احساس کردند که ادای تکلیف شده است، دیگر بحث را بیهوده به درازا نکشاند (به تعبیر امروزیها: کش ندهند)، و آن را به «مجادله» تبدیل نکنند. (لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ)

حکم عقل نیز چیزی جز این نیست. زیرا جلو این بحثها را اگر رها کنیم، گاه تا قیام قیامت ادامه

خواهد یافت. چه، اگر جز این می‌بود، بعد از ظهور یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر و میلیونها عالم و متفکر دینی و مصلحان اجتماعی و گفته و نوشته شدن آن همه مطلب از سوی آنان در طول تاریخ، امروزه روز می‌بایست - هیچ کافر و مشرک یا فرد ناصالحی روی زمین نمی‌بود. حال آنکه می‌بینم هست. به همین سبب هم هست که در جاهایی مثل مجلسهای قانون‌گذاری - در همه جای دنیا - یک حد معین زمانی برای مطرح ساختن نظرهای موافق و مخالف در مورد هر طرح پیشنهادی، تعیین می‌کنند. این فرجه نیز، هم از نظر زمانی و هم تعداد نفرهای اظهارنظرکننده، به تساوی در اختیار موافقان و مخالفان قرار می‌گیرد. بعد از آن، بلافاصله «کفایت مذاکرات» اعلام می‌شود؛ تا سایر نمایندگان براساس برداشتهای خود از نظرها و استدلالهای ابراز شده توسط دو طرف بحث، رأی موافق یا مخالف خود را در مورد آن طرح خاص، بدهند.

غرض از این مقدمه نسبتاً طولانی اینکه: مطبوعات و نشریه‌ها نیز، اگر صادقانه و بی‌غل‌وغش، قصد اطلاع‌رسانی به مخاطبان و روشنگری ذهنهای آنان را دارند، در مورد بحثهایی از این دست (در اینجا: «لزوم وجود یا نبود نظارت بر چاپ و نشر کتاب کودک و نوجوان») باید به همین شیوه حسنه عقلانی و منصفانه تاسی کنند. یعنی وقتی در بحثی را باز کردند، فرصتی مساوی را، چه از نظر تعداد صفحه‌ها و چه عدد افراد نظردهنده، در اختیار دو گروه موافق و مخالف قرار دهند. بعد هم بلافاصله ختم آن بحث را اعلام کنند، و قضاوت نهایی را به عهده مخاطبان بگذارند. در غیر این صورت، ادعای بی‌طرفی و حقیقت‌جویی و انصاف گردانندگان این نشریه‌ها، مورد تردید مخاطبان واقع خواهد شد. ضمن آنکه دیگر لزوماً این حقیقت و طرفی که حق با او هست نیست که از عرصه این تعاضی افکار پیروز بیرون خواهد آمد.

بلکه چه بسا آن طرفی که پیگیرتر و پرشمارتر است، ذهنهای مخاطبان را تسخیر خواهد کرد. موضوع لزوم حذف نظارت قبل از چاپ از کتاب، از جمله بحثهای به ظاهر فرهنگی، اما در اصل دارای ریشه‌ها و اهداف سیاسی است، که طی دو - سه سال اخیر، عمدتاً از سوی یک جناح سیاسی خاص و با هدفهایی کاملاً سیاسی، در سطح کشور مطرح شد، و نشریه‌های طرفدار و علاقه‌مند به این موضوع نیز به آن دامن زدند. به دنبال آن، «پژوهشنامه» هم - به هر دلیل و با هر انگیزه - وارد این بحث شد، و موضوع اصلی یک شماره (شماره ۱۵) خود را به آن اختصاص داد. به ظاهر نیز، هم نظرهای موافقان و هم مخالفان را مطرح کرد. اما در واقع، چه در آن شماره و چه بعد (شماره ۱۷) در این مورد، شیوه‌ای را اتخاذ کرد که نمی‌تواند دال بر بی‌طرفی و حقیقت‌جویی باشد. به این ترتیب که، اولاً در همان شماره ۱۵، لااقل ۳۴ صفحه به چاپ نظرهای مخالفان نظارت قبل از چاپ و افراد تجدیدنظرطلب در این مورد اختصاص یافته بود؛ در حالی در مقابل، تنها پانزده صفحه (کمتر از نصف آن) برای درج نظرهای مخالف این گروه در نظر گرفته شده بود (این در حالی است که سر مقاله سه صفحه‌ای این شماره را جزء مطالب دسته اول به حساب نیاوریم. حال آنکه در مجموع، نمی‌توان آن را بی‌طرفانه دانست). ضمن آنکه عدد افراد اظهارنظرکننده در دو سوی متفاوت نیز، یکسان نبود (به پنج نفر متعلق به گروه اول، در برابر دو نفر متعلق به گروه مقابل). و البته، در ترتیب قرار گرفتن نظرهای افراد متعلق به هر یک از آن بینشها در فصلنامه نیز، رعایت بی‌طرفی نشده بود؛ و هم آغاز بحث با مطالب تجدیدنظرطلبان در این امر بود، و هم در مجموع، اکثریت مطالب این طیف، مشمول اولویت در ترتیب درج، واقع شده بود. (و کدام آشنا با الفبای مطبوعات است که متوجه این نکته نشود؟)

می‌رود، این نام‌گذاری، خود به خود جهت‌دار و حاوی پیش‌داوری و موضع‌گیری مخالف، در مورد نظرات قبل از چاپ است. و این، به دور از پیروی از شیوه بی‌طرفی علمی و عملی ناصحیح است.

مشارالیه در این راه آن قدر پیش رفته، که حتی در نقل قول غیرمستقیم از اینجانب، تعبیر مرا که «نظارت» بوده، به «ممیزی» تغییر داده است؛ که این هم به دور از اخلاق و صداقت علمی است. (یادآوری می‌کنم که عن در آن بحث، مطلقاً و در هیچ موردی، از تعبیر «ممیزی» استفاده نکرده بودم. ضمن آنکه در آن پرسشهای «پژوهشنامه» هم، هیچگاه از این تعبیر استفاده نشده بود.)

۲. به خلاف تصور آقای سیدآبادی، درک انگیزه‌های افراد، لاقلاً در اجتماعات، کار غیرممکن و اغلب حتی دشواری نیست. به تعبیر پیامبر گرامی اسلام: *الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ*. عمل هر فرد عاقل و بالغی، دقیقاً بازتاب و برخاسته از نیت‌های اوست.

۳. مقایسه رژیم خودکامه و خفقان‌بار شوروی سابق و کلاً زمامداران دارای مسلک الحادی کمونیستی با رژیم جمهوری اسلامی ایران و کارگزاران متدین آن، در این مورد، قطعاً از سر سهل‌انگاری و بی‌توجهی است. استفاده از این گونه قیاس‌های مع‌الفارق، شایسته یک مطلب استدلالی نیست.

۴. بنده، در آن مصاحبه، «کسانی را که معتقدند نباید از سوی دولت نظارتی بر کتاب باشد»، افرادی معرفی کردم که چه خود بدانند و چه ندانند، کُنه نظریه‌شان به لیبرالیسم برمی‌گردد. این در حالی است که من از سایر نظرها و مطالبی که بنا بود در آن شماره چاپ شود، بی‌خبر بودم. بنابراین نظرم به شخص و مطلب خاصی نبود. در عین حال، اگر

اینها همه، در آن شماره اتفاق افتاد، و من و امثال من هم چیزی نگفتیم. (دیگر به این وضع عادت کرده‌ایم.) اما از هر نظر که نگاه می‌کردی، مصلحت «پژوهشنامه» در این بود و عرف هم همین حکم را می‌کرد، که بحث، اگر بناست مختص همان شماره باشد (در شماره‌های بعد، از طرف خود «پژوهشنامه» رسماً پیگیری نشود) در همان شماره مختومه اعلام شود. کما اینکه در شماره بعد، موضوع دیگری محور قرار گرفت. اما با کمال تعجب دیدیم که در دو شماره بعد، تازه دوست جوان و پیگیری به نام آقای سیدآبادی پیدا شدند، که به «تأمل» در (در واقع «نقد و رد») تنها نظر مشخص و جدی متفاوت با آن همه نظرهای دیگر مطرح شده در آن شماره (شماره ۱۵) پرداخته بودند!^(۱) که صرف‌نظر از صحت و سقم مطالب مطرح شده در نقدشان، پیام ضمنی این کار این بود که دوستان تجدیدنظرطلب، حتی یک نظر مخالف خود را نیز نمی‌توانند تاب بیاورند، و بریتابند! و این، خیلی بد و خطرناک و نگران‌کننده است. ضمن آنکه اصلاً با ادعاهای این دوستان در اینجا و آنجا، مبنی بر تقبیح خودکامگی و استبداد و تک‌صدایی، نمی‌خواند.

اما اصل موضوع

پیش گفتار ظاهراً طولانی‌تر از حد متعارف شد. اما به خاطر اهمیت موضوع، می‌رژید که به نفع آن، از اصل مطلب کاسته شود. بنابراین در این بخش سعی خواهد شد که مطالب به اجمال طرح شود:

۱. آقای سیدآبادی و هم‌نظران ایشان، معلوم نیست بر چه مبنا و براساس کدام فرهنگ و ازگانی، نظرات قانونی را در قبل از چاپ، «ممیزی»، و بعد از چاپ و انتشار، «نظارت» نام‌گذاری کرده‌اند: حال آنکه، با توجه به اینکه تعبیر «ممیزی»، دهها سال است در کشور ما مترادف با «سانسور» به کار

۱. مطلب دومی در این زمینه، به سفارش «پژوهشنامه» تهیه نشده بود؛ بلکه به نقل از نشریه‌ای دیگر بود؛ و بیشتر جنبه توصیفی و خبری داشت تا تحلیلی و نقدی.

کسانی، در این باره، آن گونه که من توصیف کرده‌ام نیندیشند، خود به خود مشمول این تعریف نمی‌شوند، که در آن صورت، دیگر جایی برای گله‌گذاری و بحث اضافی در این مورد، باقی نمی‌ماند.

۵. نه من و نه هیچ ایرانی دیگر، نمی‌توانیم و نباید تعریفی متفاوت با آنچه خود غربیها از این واژه برای ما کرده‌اند داشته باشیم. منظور من در آن بخش از پاسخ، لیبرال مسلک‌های وطنی بودند؛ که لااقل در همین بیست و یک سال بعد از پیروزی انقلاب، در عمل نشان دادند که جز این نیستند. اما از آن گذشته، لیبرالیسم در شکل مبالغه شده‌اش، تفاوت چندانی با آنارشیزم ندارد. برای مثال، لیبرالیسم اخلاقی در غرب، آیا منجر به آنارشیزم در مسائل جنسی نشده است؟ اگر کسی منکر است توضیح دهد که پس آن همه فرزندان و روابط نامشروع و تزلزل بنای خانواده و بیماریهای مقاربتی و ناامنیها و آزارهای جنسی کودکان و دختران و زنان در غرب، از کجا سرچشمه می‌گیرد؟! ۶

اگر افراد یا مجموعه‌ای، در انسجام و ضایف قانونی خود دچار مشکل بوده‌اند، این لزوماً نمی‌تواند دلیل بر وجود اشکال و ضعف در قانون تلقی شود. قانون خوب، مجری خوب هم می‌خواهد. در این صورت، در انتخاب افرادی که مقصدی این امور بوده‌اند باید دقت و توجه بیشتری کرد. بله؛ اگر قرار باشد مدیران بخش کتاب وزارت ارشاد همیشه یک عده جوانان کاملاً مبتدی باشند، و این مسؤلیت برای آنان صرفاً جنبه کارآموزی یا استفاده‌های خاص سیاسی و جناحی و شخصی داشته باشد، مسلماً مشکلات و نارساییهای بسیاری در کار بروز خواهد کرد.

۷. «وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی» همچنان که از نامش نیز برمی‌آید، یکی از اهم و ضایفش تلاش در جهت گسترش فرهنگ و «ارشاد» اسلامی است. «ارشاد» هم تملیف شده همان تعبیر «هدایت»

است. اگر کسانی چون شما، معتقدند که این کار نباید بر دوش این وزارتخانه باشد، اول باید بکشند ترتیب، تغییر نام و تعریف و ظایف این وزارتخانه را بدهند.

۸. غیرقانونی دانستن مصوبه‌های شورای عالی انقلاب فرهنگی هم، خود یک ادعای غیرقانونی است. برخی از امثال آن حقوقدانان مورد ادعای آقای سیدآبادی، همان کسانی هستند که بویژه طی دو - سه سال اخیر، در اقدامی هماهنگ با برخی مقامات سیاسی و وسایل ارتباط جمعی دولتهای بیگانه و ضد انقلابیان فراری، تقریباً کل نهادهای انقلابی کشور را آماج حمله‌های خود قرار داده، و خواهان برچیده شدن آنها هستند. با این تفاوت که اینها این قصد خود را جامه حقوقی می‌پوشانند. در کل، این بحث بیش از آنکه حقوقی باشد، سیاسی است. می‌گویید نه؛ کافی است فقط به ارجاعهای مقاله‌های منتشره در این زمینه - حتی در همان شماره ۱۵ «پژوهشنامه» - و وابستگیهای جناحی و فکری نویسندگان آنها توجه کنید؛ همه چیز به سرعت روشن می‌شود.

۹. به خلاف تصور آقای سیدآبادی، نظارت بر کتاب توسط وزارت ارشاد نه تنها دخالت قوه مجریه در وظیفه قوه قضائیه نیست، بلکه یکی از وظایف قانونی این وزارتخانه است. تأیید این ادعای ایشان به منزله این است که بگوییم: هیچیک از مؤسسه‌های دولتی، حق هیچ‌گونه منع و پیگیری منجر به ممانعت را، در امور مربوطه به حیطة کاری خود ندارند، و موظف‌اند این گونه امور را، کاملاً به قوه قضائیه محول کنند. مثلاً شهرداری حق ندارد از ساخت و سازهای بی‌رویه در محدوده تحت نظارت خود جلوگیری کند. بلکه تنها باید بر این امور نظارت کند، و بعد، موضوع را در قالب یک شکایت، به قوه قضائیه ارجاع دهد؛ و شخص متخلف هم تنها در برابر مرجع قضایی پاسخگوست. یا مثلاً: آموزش و پرورش حق ندارد

بیداست که در هر شماره موضوعات فرعی هم داریم که گرچه در حوزه ادبیات کودک می‌گنجند اما به موضوع اصلی ارتباط ندارند و متنوع هستند. بیداست که با چهار پنج مقاله معدود نمی‌توان پرونده یک موضوع ویژه را بست و پژوهشنامه هم مدعی نیست که می‌تواند با اختصاص یکی دو شماره به یک موضوع اصلی، تکلیف آن موضوع را روشن کند و سپس نتیجه‌گیری نماید و پرونده بحث را مانند پرونده‌ای قضایی مختومه اعلام کند. فقط پژوهشنامه نیست که حرف می‌زند و پژوهشنامه نیز اعلام نکرده است که تمام حرفهایش را در باب یک موضوع، تنها در دو شماره می‌زند و سپس برای همیشه سکوت می‌کند. یکی از علت‌های اختصاص حجمی از مطالب هر شماره به «موضوعات فرعی» در واقع باز گذاشتن جا برای ادامه دادن بحث‌هایی است که در شماره‌های پیش صورت گرفته است.

آقای سرشار فرموده‌اند که هر نشریه باید فرصتی مساوی چه از نظر تعداد صفحه‌ها و چه عدد افراد نظردهنده در اختیار دو گروه موافق و مخالف قرار دهد تا آن طرفی که پیگیرتر و پرشمارتر است، ذهن‌های مخاطبان را تسخیر نکند. لازم به توضیح است که پژوهشنامه نه تنها چنین عدالتی را رعایت کرده است که حتی پا را از آن فراتر نیز نهاده است.

توضیح اینکه ما معمولاً چند شماره پیش از طرح موضوع اصلی در یک شماره، آن موضوع را به اطلاع خوانندگان می‌رسانیم و از آنان برای ارائه مقاله دعوت می‌کنیم. اینکه معتقدان یک نظر، بیش از معتقدان به نظر مخالف، به ما مقاله بدهند، از عهده ما بیرون است و دیگر نمی‌توانیم مطالب را پنجاه پنجاه منتشر کنیم. اما اینکه گفتیم پژوهشنامه پا را از این فراتر نهاده، به این معناست که ما به این نتیجه رسیدیم که استقبال معتقدان یک دیدگاه از ارائه مقاله به پژوهشنامه در

مانع کار هیچ معلمی در سبقت تخصصی‌اش شود، حتی اگر با توجه به شواهد کافی به این نتیجه رسیده باشد که او صلاحیت اخلاقی این کار را ندارد. بلکه صبر کند تا وقتی فسادی از او سر زد، تازه آن وقت از او به قوه قضائیه شکایت کند و... یا اینکه بگوییم: وزارت بهداشت حق سرکشی و نظارت بر واحدهای صنفی مرتبط با مواد غذایی و تعیین تکلیف برای آنها یا جلوگیری از بعضی از خرافکاربهایشان را ندارد، و...

۱۰. اگر ما در طی سالهای گذشته به همه آرزوهای خود در عرصه نشر نرسیده‌ایم، این امر علل متفاوت و متعددی دارد؛ که جای طرح آنها، در این مختصر نیست. انداختن تقصیر همه کاستیها به گردن «نظارت قبل از چاپ بر کتاب»، جز ساده و منحرف کردن موضوع از مسیر اصلی خود، حاصلی به بار نمی‌آورد. اگر منکرید، کافی است نگاهی به فهرست اسامی مسؤولان بخش کتاب کودک و نوجوان وزارت ارشاد - که آخرین آنها خود شما بوده‌اید - و سوابق و لواحق اندیشه‌ای‌شان بیندازید. آنگاه، بسیاری از ابهام‌های شما در این زمینه، بر طرف خواهد شد. □

۷۹/۳/۳۱

توضیح سردبیر

با توجه به اینکه در بخش‌هایی از نامه‌ای که خواندیم، پژوهشنامه مورد انتقاد قرار گرفته است، ذکر چند نکته برای روشن شدن مطلب خالی از فایده نیست.

آقای سرشار از مجلس‌های قانون‌گذاری و شیوه رأی‌گیری آنها نام برده‌اند. بدیهی است که شیوه اداره نشریات با دستور جلسه‌های مجالس قانون‌گذاری متفاوت است.

پژوهشنامه از معدود نشریاتی است که می‌کوشد هر شماره را به بحث درباره موضوعی ویژه اختصاص دهد، اما از تعبیر موضوع اصلی

موضوع «نظارت و سانسور»، موجب یکطرفه شدن مقاله‌ها شده است. بنابراین خود به سراغ آقای سرشار رفتیم و از ایشان نقاضا کردیم که در این موضوع، دیدگاه‌هایشان را در پژوهشنامه متعکس کنند که خوشبختانه ایشان پذیرفتند و مصاحبه‌ای با ایشان و نیز مقاله‌ای دیگر که موافق دیدگاه ایشان بود در پژوهشنامه درج شد. اما اینکه گفته شود بیشتر بودن مقاله‌های یک طرف، ای بسا ذهن‌های مخاطبان را تسخیر کند، شاید دست کم گرفتن مخاطبان است. مخاطبان فرهیخته این گونه نشریات هنگام تحقیق درباره موضوعی که در پژوهشنامه مطرح شده است، تنها به یک یا دو شماره پژوهشنامه بسنده نمی‌کنند. آنها به نشریات دیگر، رساله‌ها، تک مقاله‌های تألیفی و ترجمه‌ای، شبکه اینترنت، مصاحبه با اساتید این رشته، دیدگاه‌های متنوع و سرانجام تفکر و استنتاج شخصی تکیه می‌کنند که پژوهش چیزی جز این نیست. وانگهی ممکن است حرف‌های مطرح شده در یک مقاله (مثلاً مقاله خود آقای سرشار) چنان محکم و متین مطرح شده باشد که ذهن مخاطب را تسخیر کند اما در مقابل، حرف‌های سه مقاله مجاور، به علت ضعف و سستی، نه تنها ذهن مخاطب را تسخیر نکند بلکه تأثیر معکوس نیز در پی داشته باشد. بنابراین حجم مقاله‌ها - نه اینکه بی‌تأثیر باشد - اما در داوری خواننده فرهیخته،

تعیین‌کننده نخواهد بود. در هر حال درهای پژوهشنامه به روی همه مطالب باز است و حرف‌های آقای سرشار باید موجب تأمل و درنگ دوستانی شود که در این موضوع خاص، مانند ایشان فکر می‌کنند اما در این میدان تنهایشان گذاشته‌اند. گرچه بنده تصور می‌کنم که سرشار هر موضوعی را چنان جدی، مفصل و با شرح و توضیح مطرح می‌کند که شاید بعضی از دوستانی که با او در آن موضوع ویژه هم عقیده‌اند، احساس می‌کنند که دیگر حق مطلب ادا شده و مقاله آنها محلی از اعراب ندارد. اگر هم کمی منتقدانه به عمل آنها نگاه کنیم شاید بتوانیم بگوییم که آنها تعصب و حوصله سرشار را ندارند و یا خوش نمی‌دارند که حرف‌هایشان در معرض نقد قرار گیرد. در هر حال سردبیر و همکاران پژوهشنامه گرچه مثل همه سردبیرها آدم‌هایی جهت‌دار هستند و هیچ کجا نگفته‌اند که بی‌طرفند، اما دوست دارند که بی‌طرفی را رعایت کنند. یکی از لوازم رعایت بی‌طرفی، برخورد فعال همه کسانی است که می‌توانند حرف بزنند اما معمولاً خود را درگیر مباحث نظری نمی‌کنند.

در خاتمه از مشارکت فعال‌تر آقایان سرشار و سیدآبادی در بحث نظارت و سانسور سپاسگزارم و از درگاه خدای بزرگ برایشان توفیق آرزو می‌کنم.